

به نام
پروردگار
یکتا

صدایت را بُکنند کُن

رافائل | آرمین
هونیک اشتاین | زمانی

صدایت را بلند کن

رافائل هونیک اشتاین

آرمین زمانی



در شبکه های مجازی
هم ما را دنبال کنید

 goalgasht

 goalgasht

 goalgasht

goalgasht.ir

نویسنده: رافائل هونیک اشتاین

مترجم: آرمین زمانی

صفحه آرایی: گرافیک گلگشت

طرح جلد: گرافیک گلگشت

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۹۴۸-۹۴-۶

نقل و چاپ نوشته ها بدون اجازه ی رسمی از ناشر مجاز نمی باشد.

سرشناسه: هونیک اشتاین، رافائل، ۱۹۷۳- م.

۱۹۷۳, Honigstein, Raphael

عنوان و نام پدیدآور: صدایت را بلند کن / رافائل هونیک اشتاین؛ [مترجم] آرمین زمانی.

مشخصات نشر: تهران: گلگشت، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۲۸۸ ص: ۵/۱۴×۵/۲۱ س.م.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۹۴۸-۹۴-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Bring the noise : the Jürgen Klopp story, ۲۰۱۸.

عنوان دیگر: شور به پا کن : داستان یورگن کلپ.

موضوع: کلپ، یورگن، ۱۹۶۷- م.

موضوع: Soccer managers -- Germany -- Biography

شناسه افزوده: زمانی آشوری اول، آرمین، ۱۳۶۹ -، مترجم

رده بندی کنگره: ۷/۱۳۹۷/GV۹۴۲/ک۸۵۹

رده بندی دیویی: ۷۹۶/۳۳۴۰۹

شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۵۳۲۸۹

تلفن: ۳۳۹۸۲۸۸۸ {+۹۸۲۱} فکس: ۴۳۸۵۲۹۳۳ {+۹۸۲۱}

۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰ {+۹۸}

w w w . g o a l g a s h t . i r



Bring The Noise

فهرست

۷؛	درباره‌ی کتاب
۸؛	درباره‌ی نویسنده
۹؛	۱. سورپرایز
۱۳؛	۲. رُزمان‌دی: لحظه‌ی موعود
۲۱؛	۳. تغییرات انسانی
۲۹؛	۴. به سوی آنفیلد
۳۷؛	۵. آرزوهای پدر
۵۱؛	۶. وولفگانگ فرانک
۷۹؛	۷. صبح زیبایتان بخیر
۱۰۱؛	۸. صدایت را بلند کن
۱۱۹؛	۹. شروع‌ها و توقف‌ها
۱۴۳؛	۱۰. آتش در راین
۱۸۱؛	۱۱. یک، دو و تقریباً سه
۲۱۱؛	۱۲. تئوری وبی‌نظمی
۲۲۷؛	۱۳. موفقیت در صفحه‌ی کوچک تلویزیون
۲۴۱؛	۱۴. شصت هزار چشم‌اشکبار
۲۵۳؛	۱۵. به هنگام خاموش شدن چراغ‌ها
۲۷۷؛	۱۶. لیورپول و فراطراز آن
۲۸۳	تصاویر

درباره‌ی کتاب

«این فشردگی را دوست دارم. هنگامی که در همه جا سرو صدا و آذرنالین خالص وجود دارد و هیچکس حتی فرصت نفس کشیدن هم ندارد.»

شخصیت فوق‌العاده یورگن کلوپ و روش بازی و مربیگری «یا برد یا شکست» وی، این مربی آلمانی را تبدیل به گزینه‌ای فوق‌العاده برای ایجاد هیجان و سر و صدا در آنفیلد کرده است. انتخاب او هیجان زیادی در شهر لیورپول ایجاد کرد و هواداران و مقامات باشگاه از به خدمت گرفتن مربی که از مدت‌ها قبل مورد ستایش‌شان قرار داشت، خوشحال شدند و به شدت منتظرند تا شاهد تأثیری باشند که او در باشگاه و لیگ برتر از خود به جای می‌گذارد.

رافائل هونیک اشتاین با دسترسی اختصاصی به دوستان، خانواده، همکاران و بازیکنان کلوپ، به پشت صحنه لیورپول، ماینتمس و دورتموند رفته است تا داستان‌هایی از کارنامه مربیگری کلوپ، تغییر و تحول و نبوغ فوتبالی او و نحوه بازگرداندن سر و صدا به آنفیلد برایتان تعریف کند.

کلوپ مربی است که بازیکنان را تبدیل به افرادی برنده می‌کند. اندکی بیشتر از توان‌شان از آنها کار می‌کشد و تیم‌هایی مثل دورتموند که در میانه جدول قرار داشتند را در عرض دو فصل تبدیل به قهرمان لیگ و یکی از تحسین‌برانگیزترین تیم‌های اروپا می‌کند.

او شخصی صادق، با رفتاری دوستانه و شوخ طبع است و رسانه‌ها و هواداران به یک اندازه به او علاقه دارند. وی همچنین در مسیر رسیدن به هدفش بسیار قاطع و

بی‌رحم است. با این حال عصبانیت این مربی به ندرت دیده شده است. انتظارات از او بالاست. حتی زمانی که نتایج آن طور نمی‌شود که باید باشد، فوتبال هیجان انگیز لیورپول و تعصب کلپ در کنار زمین بسیار جذاب بود و منجر به بازگشت موفقیت‌آمیز این تیم به لیگ قهرمانان شد. داستان کلپ از آغاز زندگی‌اش در جنگل سیاه آغاز می‌شود. جایی که او یک بازیکن با مهارت‌های یک بازیکن دسته پنجمی و مغز یک فوتبالیست دسته اولی است و با انتخاب اتفاقی وی به عنوان مربی و موفقیت در ماینس و دورتموند که راه وی به سمت آنفیلد را هموار می‌کند، ادامه می‌یابد.

درباره نویسنده

رافائل هونینگ اشتاین یکی از کارشناسان برجسته فوتبال آلمان در کشور انگلیس است. وی برای ESPN و در اشپیگل مقاله می‌نویسد و به عنوان کارشناس در برنامه‌های شبکه بی‌تی اسپرت و اسکای در آلمان حضور پیدا می‌کند. همچنین در برنامه توتالی فوتبال نیز حضوری ثابت دارد. کتاب اول وی با نام «فوتبال انگلیسی» نامزد دریافت جایزه بهترین کتاب فوتبالی سال شد. کتاب قبلی او نیز «راه‌اندازی مجدد: چگونه فوتبال آلمان خودش را دوباره بازسازی کرد و قهرمان جهان شد» نام دارد.

اهمیتی ندارد اهل کجا هستید، مهم این است که کجا قرار گرفته‌اید.
اریک.ب. و راکیم

سورپرایز

شهر گالاتین، سال ۱۹۶۷

جنگل سیاه واقعا سیاه نیست. حتی دیگر یک جنگل هم نیست. هزار و هشتصد سال پیش، قبایل وحشی «آلمانی»^۱ برای اولین بار سمت این جنگل تاریک که رومی‌ها را ترسانده بود، حرکت کردند تا برای گاوداری و تشکیل روستاهای کوچک برای خودشان فضایی درست کنند. از سویی دیگر مبلغین مذهبی نژاد سلتیک از اسکاتلند و ایرلند که مسلح به تبر و سلاح ایمان بودند، در این جنگل پیشروی کردند تا این که بالاخره طبیعت به شکلی غم‌انگیز شکست خورد. امروزه، بقایای این جنگل تاریک بیشتر در رقصه‌های قبل از خواب و برای ترساندن کودکان و همچنین ساخت ساعت استفاده می‌شود. ضمن این که منطقه توریستی فوق‌العاده‌ای به شمار می‌رود.

مردم از سراسر کشور و فراتر از آن به صورت گروهی به این منطقه کوهستانی واقع در جنوب غربی کشور آلمان سفر می‌کنند تا قلب‌ها و ریه‌های خود را از کثیفی‌های زندگی شهری پاک کرده و نفسی تازه کنند. بعد از جنگ، جنگل سیاه

تبدیل به مکانی دوست داشتنی برای فیلم‌سازی شد که به دنبال مکانی دست نخورده و بکر بودند. جنگل سیاه جایی است که واقعیت و خیال به شکل بسیار خوشایندی درهم می‌آمیزند.

تمام چیزهایی که در بالا گفته شد کاملاً حقیقت دارد و در قالب شهری به نام گلاتن^۱ جمع شده است. خانه‌هایی سفید و تمیز با سقف‌هایی قرمز رنگ و بالکن‌هایی چوبی که در مقابل کوهستان قد کشیده‌اند و از سبزی بی‌انتهای دامنه کوه محافظت می‌کنند. رتزو اشلاخ^۲ سیاست‌مدار سابق عضو حزب سبز آلمان، در مورد ذهنیت متواضعانه مردم محلی منطقه، همشهریان خود می‌گوید: «برخی خانه‌هایی در نوک کوه ساخته‌اند تا شکوه و عظمت خانه‌شان را به رخ بکشند، اما مردم اهل سوابیا خانه‌های خود را در دامنه کوه می‌سازند تا عظمت واقعی خود را پنهان کنند. آن‌ها مرسدس‌های خود را در پارکینگ خانه نگه می‌دارند و خودروهای فولکس واگنشان را در مسیر ماشین‌رو می‌گذارند.» رودخانه گلت (که در زبان آلمانی قدیم به معنای درخشان است) از شمال سرچشمه گرفته و به شهری سرازیر می‌شود که نام خود را وام‌دار این رودخانه است و سپس از کارخانه جی. اشمالتز^۳ می‌گذرد. این رودخانه نگهبانی بی‌سر و صدا برای خیابان «های» است که بنگاه خرید و فروش ماشین، بانک، نانوائی، قصابی، گل‌فروشی و مغازه کباب فروشی در آن قرار دارد و تأمین‌کننده آب استخری طبیعی است. این رودخانه سپس از کنار یک مجموعه ورزشی بعد از روستای بوفینگن عبور می‌کند، روستایی که در دل شهر گلاتن فرو رفته است.

در این شهر باران زیادی می‌بارد و مردم آن خوکچه، ذرت و سبزی پرورش می‌دهند و به شدت صرفه‌جو و تلاشگر هستند. آن‌ها نوعی خاص از نژاد ژرمن هستند که بسیار بسیار سخت‌کوشند و تمایل ندارند طرز فکر خود را تغییر بدهند. شعار معروفی در این منطقه وجود دارد که می‌گوید: کارکن، کارکن و سپس برای خودت خانه‌ای بساز.

اشلاخ می‌گوید: «سخت‌کوشی شبانه‌روزی، بخش بزرگی از خصوصیت مردم سوابیا است. این خصوصیت ریشه در تاریخ دارد. درست مثل شهرت مردم سوابیا در خصوص خلاق بودن. در مناطق دیگر، اولین فرزند مزارع والدینش را به ارث می‌برد

Glatten-۱

Rezzo Schlauch-۲

۳-Schmalz GmbH, J: سال‌ها کارخانه تولید تیغ‌های صنعتی بود اما امروز روی تکنولوژی وکیوم کار می‌کند

اما در سوابیا زمین به شکل مساوی بین فرزندان تقسیم می‌شود. مزارع کشاورزی کوچک و کوچک‌تر می‌شوند تا این‌که دیگر قابل کشت نیستند. به همین خاطر نوادگان خانواده‌های اهل سوابیا مجبور شدند به شغل‌های دیگری روی بیاورند. بسیاری از آن‌ها مخترع یا تعمیرکار شدند و به فکر این افتادند که برای مشکلات قدیمی راه‌حل‌های جدیدی پیدا کنند.»

مشتریان محلی خواهان این هستند که همه چیز به شدت صحیح و با دقت باشد. حتی تفریح. یکی از چهارده کافه فعال شهر گلاتن مختص «کارناوال» است. کافه‌ی دیگری نیز وجود دارد که دوست‌داران سگِ نژادِ ژرمن شپرد در آن جمع می‌شوند.

در کنار انبارهای فراوان، خیابان کوچکی وجود دارد که رد تراکتورها بر روی خاکش دیده می‌شود و سپس به مقصد می‌رسیم. درست همین‌جا سمت راست زمینی کشاورزی: آرایشگاه ایسولده رایش^۱، آرایشگاه کوچک محل ملاقات ما است که توجه زیادی به خودش جلب نمی‌کند. مغازه‌ای برای جوراب‌های دست‌بافت خیریه که توسط یکی از دوستان رایش بافته شده است و عواید فروش آن به خرید کفش برای بی‌خانمان‌ها اختصاص دارد.

ایسولده سال ۱۹۶۲ در گلاتن به دنیا آمد. او دو خواهر بزرگ‌تر از خود نیز دارد. نوربرت^۲، پدرش، دروازه‌بانی با استعداد و به شدت علاقه‌مند به ورزش بود که توسط پدری سخت‌گیر بزرگ شده بود. رایش می‌گوید: «او اصرار داشت نوربرت به جای این‌که از دستانش برای تبدیل شدن به فوتبالیستی حرفه‌ای استفاده کند، شغل مناسبی داشته باشد. دوران بازی او قبل از این‌که شروع شود، به اتمام رسید.» با این وجود جاه‌طلبی‌های نوربرت در ورزش به هیچ‌وجه کاهش پیدا نکرد. او در سطح آماتور به فوتبال، هندبال و تنیس پرداخت و تلاش کرد تا علاقه‌اش را به خانواده‌اش منتقل کند. هنگامی که همسرش الیزابت و بزرگ‌ترین دخترش استفانی علاقه‌ای به هیچ ورزشی نشان ندادند، امیدهای نوربرت بر روی ایسولده متمرکز شد چه قبل از تولد (ایسولده با خنده می‌گوید: «پدرم در آلبوم عکس‌های کودکی من نوشته است "ایسولده، باید پسر می‌شدی!"») و حتی بعد از آن «من تنها دختری بودم که در گلاتن فوتبال تمرین می‌کرد.»

نوربرت مربی او بود. روش‌های تمرینی‌اش سخت و طاقت‌فرسا بود. ایسولده پنج ساله را برای تمرین ضربه سر زدن به زمین تمرینی ریدویسن^۱ در کنار رودخانه می‌برد. در آنجا یک توپ فوتبال قدیمی سنگین با طناب از یک میله سبز آهنی آویزان بود. اگر جای‌گیری ایسولده خوب نبود و یادست‌هایش را خیلی بالا می‌آورد، نوربرت به عنوان تنبیه او را یک بار دور زمین تمرین می‌دواند. رایش می‌گوید: «او سخت‌گیر اما مهربان بود. به اصول و قواعد پایبند و سرشار از علاقه و تعصب به فوتبال بود.»

در تابستان سال ۱۹۶۷، مادر ایسولده خانه را به مدت یک ماه ترک کرد. الیزابت باردار بود و شرایط به گونه‌ای پیش رفت که مجبور شد در کلینیکی در اشتوتگارت که ۸۰ دقیقه با خانه فاصله داشت، بستری شود. بیمارستان محلی واقع در فروویدن اشتات^۲ که تنها ۸٫۵ کیلومتر از خانه آن‌ها فاصله داشت، به تجهیزات لازم برای انجام عمل سزارین مجهز نبود. زندگی بدون وجود مادر در چنین مدت زمان طولانی برای ایسولده و استفانی سخت بود. ایسولده می‌گوید: «به ما قول دادند هنگامی که مامان به خانه برگردد برایمان چیز شگفت‌انگیزی می‌آورند.»

با این حال، هنگامی که نوربرت و الیزابت به خانه برگشتند، بچه‌ی کوچکی در آغوششان بود که به شدت جیغ می‌زد و گریه می‌کرد. بعد از گذشت حدود یک ساعت، خواهرها به این فکر افتادند که آیا می‌شود این بچه را پس داد و به جایش چیز دیگری گرفت؟ برادری کوچک و جیغ‌جیغو! چه سورپرایز بدی! اما ایسولده خیلی زود متوجه شد که آن روز صاحب چیز خیلی بیشتری از یک برادر آزاددهنده پرسر و صدا شده است. او می‌گوید: «تمام تمرکز ورزشی پدرم بلافاصله روی پسرک منعطف شد. از شر تمرین ضربه سر زدن با آن توپ آونگ شکل خلاص شدم و اجازه پیدا کردم به جای آن به کلاس باله و دو و میدانی بروم. تولد یورگن واقعا مایه خوش‌شانسی من بود. او مرا آزاد کرد.»

۱-Riedwiesen-

۲-Freudenstadt-

رُز ماندی: لحظه‌ی موعود

شهر ماینتس، سال ۲۰۰۱

کریستین هایدل^۱ به شدت به این داستان علاقه‌مند است. به قدری که آدم به این فکر می‌افتد که چقدر از آن واقعیت دارد. وی در حالی که خودش را برای تعریف کردن داستان آماده می‌کند، می‌گوید: «به عنوان یک شهروند اهل ماینتس^۲، می‌توانم بگویم این را از خودمان درآوردیم، اما باور کنید اتفاق واقعا افتاده است.» می‌گوید آماده یک هیجان تمام عیار باشید: از دفتر نمورش در باشگاه شالکه ۰۴ تا شهری که در آن به رقص و آواز مشغولند و یک تیم کوچک تبعید شده به دسته دوم که استادیوم آن ۴۰ دقیقه با شهر فاصله دارد.

یک روز قبل و در تاریخ ۲۵ فوریه ۲۰۰۱، تیم ماینتس با تیم رقیب خود گرویترفورت^۳ در ورزشگاه پلی موبیل بازی کرده و با نتیجه ۳-۱ شکست خورده است. هایدل می‌گوید: «کلوپ اندکی مصدومیت داشت و بدترین بازیکن زمین بود، مجبور شد ۲۰ دقیقه قبل از پایان از زمین بازی بیرون بیاید.» این شکست، ماینتس

Christian Heidel-۱

Mainz-۲

Gruther Furth-۳

را در منطقه سقوط قرار داد. مدیر کل سابق این تیم با لبخند می‌گوید: «افتضاح بودیم! به معنای واقعی کلمه در قعر جدول قرار داشتیم و هیچ کور سوی امیدی برای بهبود شرایط تیم دیده نمی‌شد. به طور متوسط در هر بازی ۳ هزار تماشاگر داشتیم، دیگر کسی به ما اهمیت نمی‌داد. همه مطمئن بودند سقوط می‌کنیم.» همکارانش در هیئت مدیره باشگاه مایننس همگی در مرکز شهر و در مراسم کارناوال رُز ماندی به خوش‌گذرانی مشغول بودند. مرکز استان رینلند در آلمان به خاطر این جشن شهرت فراوانی دارد. حدود نیم میلیون انسان، لباس‌های مسخره می‌پوشند، چیزی می‌نوشند و به خوش‌گذرانی می‌پردازند. شبکه‌های تلویزیونی ARD و ZDF تمام عصر را صرف پوشش مراسم در میدان الکتورال کردند.

اکهارت کراوتزون^۱، مربی جهان‌دیده‌ی مایننس (با لقب جهانگرد) و سوسه‌ی حضور در این کارناوال را برای بازیکنان تیمش که چند روز دیگر بازی بسیار مهمی مقابل دویسبورگ دارند بسیار زیاد می‌داند. یورگن کرامنی^۲، هافبک تیم مایننس و هم‌تیمی یورگن کلپ در آن روزها، می‌گوید: «بعد از شکست خوردن در فورت، هواداران مایننس خیلی ناراحت شدند. می‌دانستیم که آن‌ها یا مربی را اخراج می‌کنند یا ما را مورد انتقاد قرار می‌دهند. سه روز در هتلی در باد کروتنزناخ^۳ به دوراز مردم بودیم.»

کریستین هایدل در خانه‌اش در مایننس مانده بود. حوصله جشن گرفتن نداشت. شرایط تیم بحرانی‌تر از آن بود که بشود جشن گرفت. مشخص بود سرمربی تیم باید اخراج شود. شکی وجود نداشت که کراوتزون آدم بسیار خوبی است، مربی باتجربه‌ای که حتی هنگام هدایت الاهلی عربستان سعودی، در یک مسابقه دیگو مارادونا را هدایت کرده بود. تجربه مربیگری تیم‌های ملی کنیا و کانادا را داشت و در تعداد زیادی باشگاه در سرتاسر جهان به مربیگری پرداخته بود، اما از زمان قرار گرفتن در مسند مربیگری مایننس در ماه نوامبر، از ۹ بازی تنها ۶ امتیاز گرفته بود و ادامه این روند قطعاً به سقوط تیم منجر می‌شد. هایدل احساس می‌کرد کراوتزون برای انتخاب شدن به عنوان سرمربی تیم، وی را گول زده است. رته و اندریکن^۴، مربی قبل از او و ملی‌پوش سابق تیم بلژیک، مربی خشن و

۱-Eckhard Krautzun: مربی آلمانی که در ۳۵ تیم مختلف مربیگری کرده است

۲-Jürgen Kramny

۳-Bad Kreuznach

۴-René Vandereycken

کم حرفی بود که امتناعش از ارتباط برقرار کردن با بازیکنان و اعضای هیئت مدیره بایی میلی‌اش برای ایجاد سیستم منسجم تیمی برای بازی کردن مطابقت داشت. وی بعد از کسب تنها ۱۲ امتیاز در ۱۲ بازی در فصل ۰۱-۲۰۰۰ و قرار دادن دوباره‌ی ماینِتس در منطقه سقوط، از تیم برکنار شد. هایدل می‌خواست کسی را در رأس تیم قرار دهد که بتواند سیستم یارگیری چهار نفره و منطقه‌ای موفقی را که شش سال پیش وولفگانگ فرانک^۱، مربی سابق تیم در ماینِتس اجرا کرده بود مجدداً پیاده کند. این تاکتیک در آن زمان در مقایسه با استانداردهای بوندس‌لیگا به قدری مدرن و پیشرفته بود که تقریباً هیچ‌کس نمی‌دانست چطور از آن استفاده کند تا نتیجه مناسبی بگیرد.

هایدل می‌گوید: «به همه گفتم نیاز به مربی‌ای دارم که سیستم استفاده از چهار مدافع را درک کند. کسی که بتواند این روش را با تیم تمرین کند و به بازیکنان یاد بدهد. ناگهان، تماسی از کراوتزون دریافت کردم. باید صادقانه بگویم، اصلاً به او فکر هم نمی‌کردم. وی قبلاً سابقه هدایت کایزرسلاترن را داشت و آنجا نتیجه چندان مناسبی نگرفته بود و حس می‌کردم استخدام او برای تیم فایده‌ای ندارد، اما آن قدر به حرف زدن ادامه داد تا متقاعدم کرد باهاش ملاقاتی داشته باشم. به همین خاطر در ویسبادن به دیدارش رفتم. او توانست همه چیز در مورد خط دفاع چهار نفره را با جزئیاتی کامل برایم توضیح دهد. به همین خاطر پیش خودم فکر کردم: لعنتی، واقعاً کارش رو بلده! به قدری تمرینات فرانک را تماشا کرده بودم که دقیقاً بدانم تمرینات مخصوص به این سیستم چطور است. به همین خاطر به عنوان مربی انتخابش کردم. حدود دو هفته بعد، کلوپ نزد من آمد و گفت کراوتزون یک ماه پیش به او زنگ زده است. کلوپ به من گفت: «می‌خواست بداند سیستم دفاع چهار نفره چگونه است، در حدود سه ساعت با هم حرف زدیم.» و این اتفاقی بود که در زمین بازی افتاد. در آغاز کار یک مسابقه را بردیم اما سپس کاملاً شکست خورده بودیم.»

رها شدن از دست کراوتزون تصمیمی آسان و عقلانی بود. با این حال معلوم شد پیدا کردن جانشینی برای او کار به مراتب سخت‌تری است. هایدل به امید پیدا کردن کاندیدایی مناسب، در میان کوهی از سالنامه‌های مجله کیکر^۲ به جستجو

۱- Wolfgang Frank-

۲- Kicker: پر خواننده‌ترین مجله‌ی فوتبال آلمان